



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۷ آذر ۱۳۹۰

مصادف با: ۲۲ محرم الحرام ۱۴۳۳

جلسه ۴۰

موضوع کلی: گستردگی قلمرو احکام شرعی

موضوع جزئی: اشکال به دلیل عقلی و پاسخ آن

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در دلیل عقلی بر عمومیت احکام شرعی و عدم خلو واقعه عن الحکم الشرعی بود، محصل دلیل عقلی بر عمومیت احکام شرعی به نحوی که شامل همه افعال و حوادث زندگی انسان باشد این است که از طرفی ما می‌دانیم خداوند تبارک و تعالی عالم به همه اموری است که در سعادت و شقاوت انسان مؤثر است و به مصالح و مفاسد همه امور مرتبط با انسان احاطه دارد پس لطف او اقتضاء می‌کند که انسان را در رسیدن به این هدف متعالی یاری کند و این امر تنها در پرتو ارائه یک برنامه جامع و کامل صورت می‌گیرد پس اقتضاء لطف خداوند متعال این است که قوانینی وضع کند که:

اولاً: همه شئون زندگی انسان را در برگیرد و ثانیاً: بهترین قانون باشد، لذا هر فعلی از افعال مکلفین عند الله دارای حکمی در مقام ثبوت است چه ما آن را کشف کنیم و چه کشف نکنیم، بر این اساس حتی احکامی را که خداوند متعال مصلحت دیده که توسط حجت غائب و پس از ظهور آن حضرت آشکار شود ثبوتاً جعل شده و دلیل آن احکام هم نزد حضرت حجة بن الحسن (عج) وجود دارد لکن دلیل آشکار شدن آن‌ها به زمان ظهور موکول شده است. پس اقتضاء لطف الهی این است که حکم تشریح شود حال بعد از اینکه حکم تشریح شد اگر مقتضی برای بیان آن باشد و مانعی هم نباشد بیان می‌شود اما اگر مقتضی برای بیان بود ولی مانع وجود داشت بیان نمی‌شود و این با لطف الهی منافات ندارد.

سؤال: اقتضاء لطف الهی این نیست که قوانینی را وضع کند بلکه اقتضاء لطف این است که قوانینی که وضع شده را برای مردم تبیین کند چون لطف الهی فرع ثبوت تکلیف است؛ یعنی اول باید تکلیفی جعل شده باشد تا بر خداوند متعال از باب لطف لازم بیاید که آن تکلیف را به مردم ابلاغ کند.

استاد: انسان بدون هدف خلق نشده و آن هدف هم به خود انسان برمی‌گردد که همان تکامل و تعالی انسان است پس هدف غائی خلقت، تکامل و سعادت انسان است، لطف الهی اقتضاء می‌کند برنامه‌هایی توسط شارع برای این تعالی و تکامل فراهم شود و قوانینی وضع شود پس وضع قوانین، مقتضای لطف است نه اینکه ابتدا قانونی وضع شده باشد و از باب لطف آن قانونی که قبلاً وضع شده برای مردم تبیین شود، پس وضع قانون با معنای لطف منافاتی ندارد چون ما در معنای لطف گفتیم که لطف چیزی است که انسان را به طاعت الهی نزدیک و از معصیت دور کند، لزوم اطاعت خداوند متعال عقلی است و لازم نیست قبل از اطاعت ابتداءً تکلیفی ثابت شود تا بعد از وضع و جعل تکلیف، اطاعت صدق کند، پس اصل لزوم

اطاعت الهی امری عقلی است و اصل مسئله این است که خداوند متعال انسان را رها خلق نکرده، این دلیل عقلی مبتنی بر اصول موضوعه‌ای مثل اینکه انسان عبث آفریده نشده و خداوند متعال عالم به همه اموری است که در سعادت انسان دخیل است می‌باشد که این اصول در جای خودش ثابت شده است، به طور کلی عقل می‌گوید اطاعت الهی واجب است؛ چون قطعاً تکالیفی بر عهده انسان‌ها است؛ مثلاً در مسئله لزوم تقلید یا اجتهاد یا احتیاط؛ یعنی ابدال ثلاثه، این ابدال و جوب عقلی دارد؛ یعنی بر انسان لازم است که یا اجتهاد یا تقلید و یا احتیاط کند که از آن به ابدال ثلاثه تعبیر می‌شود و جوب ابدال ثلاثه علی سبیل التخییر، عقلی است ولی اصل تکلیف انسان بر این اساس ثابت شده که انسان عبث آفریده نشده است. البته لطفی که مورد نظر ما است اشاره به خصوص قاعده لطف ندارد بلکه منظور از لطف، معنای عام آن است که همان رحمت و شفقت الهی است؛ یعنی رحمت الهی اقتضاء می‌کند که برای سعادت و تکامل انسان قوانینی را وضع کند.

اشکال به دلیل عقلی:

اساس این دلیل بر کمال شریعت و ملازمه آن با ثبوت حکم برای همه افعال و حوادث مربوط به حیات انسانی است پس لب لباب دلیل عقلی این است که بین کمال شریعت و ثبوت حکم برای همه افعال و حوادث، ملازمه وجود دارد، اگر این ملازمه ثابت شود دلیل تمام است در حالی که این ملازمه قابل اثبات نیست.

توضیح اشکال این است که اصل کمال شریعت مورد قبول است و اکمل و اتم بودن شریعت نبوی به هیچ وجه قابل تردید نیست و اینکه خداوند متعال هم اهل لطف است و این لطف شامل حال همه موجودات و از جمله انسان می‌شود هم امری قطعی و روشن است ولی سؤال این است که چه ملازمه‌ای بین کمال شریعت و وجود احکام و قوانین برای همه افعال و وقایع زندگی انسان وجود دارد؟ معنای کمال شریعت این است که هر جا نیاز به حکم و قانونی باشد باید شریعت در آن مورد قانون داشته باشد که بهترین قانون و حکم هم باشد، معنای تام بودن شریعت هم این است که هر جا که ضرورتی برای حکم و قانونی بود باید بهترین قانون وضع شود اما از کمال شریعت استفاده نمی‌شود که در همه جا باید قانون باشد. معنای کمال شریعت این نیست که هیچ واقعه‌ای نیست که خالی از حکم شرعی باشد پس در واقع دلیل عقلی که مستدل بیان کرده مخدوش است. نهایت چیزی که مستدل می‌تواند بگوید این است که از دید عقل از آنجا که خداوند عالم به همه مصالح و مفاسد مربوط به انسان است لطف او اقتضاء می‌کند احکام و قوانینی را که برترین قوانین است برای آن دسته از امور و افعالی که به نحوی در سعادت و شقاوت انسان مؤثرند جعل کند نه اینکه لزوماً همه افعال و حوادث مربوط به حیات انسانی محتاج قانون و حکم باشند، چه بسا در محدوده امور مربوط به حیات انسانی مواردی باشند که ضرورتی برای تشریح در مورد آن‌ها نباشد پس اول باید ثابت شود همه چیز ضرورتاً باید حکم و قانون داشته باشد تا آن گاه عقل بگوید لطف اقتضاء می‌کند در مورد آن‌ها قانونی تشریح شود.

بررسی اشکال:

قبل از اینکه پاسخ این اشکال را عرض کنیم لازم است ذهن شما را معطوف کنیم به آنچه که در بحث از تنقیح محل نزاع و تنبیه مربوط به آن ذکر شد معطوف کنیم. ما در بحث از تنقیح محل نزاع گفتیم بحث ما در واقع در این باره است که آیا به طور کلی شارع نسبت به همه امور زندگی و افعال انسان موضعی دارد یا خیر؟ یعنی فقط سخن در این نیست که آیا شارع یک حکم تأسیسی جعل کرده یا خیر بلکه بحث در این است که آیا ممکن است شارع در مورد واقعه‌ای از وقایع زندگی انسان هیچ یک از اقسام وضع و جعل حکم اعم از حکم تأسیسی که حتی شامل اباحه هم می‌شود (طبق نظر مشهور که اباحه را یکی از احکام تکلیفیه می‌دانند)، حکم امضائی، جعل با واسطه، جعل بدون واسطه نداشته باشد؟ یعنی آیا موردی را می‌توان پیدا کرد که شارع در آن هیچ موضعی نداشته و سکوت کرده باشد به گونه‌ای که حتی اختیار قانون گذاری را به دیگران هم واگذار نکرده باشد؟ پس موضع بحث ما این است و در تنبیه هم اشاره کردیم که در تقریر محل نزاع چه بسا کسی محل نزاع را محدودتر از این گستره‌ای بداند که ما ذکر کردیم که اتفاقاً بسیاری از اقوال در این بحث ناظر به این تقریر محدودتر از محل نزاع است؛ یعنی وقتی مثلاً بعضی مدعی می‌شوند ممکن است خداوند در وقایع و افعالی حکم نداشته باشد منظورشان این است که خداوند حکم تأسیسی ندارد یا فوقش حکم امضائی ندارد اما بر جعل حکم توسط فقیه جامع الشرائط اطلاق حکم شرعی نمی‌کنند، پس دقیقاً باید معلوم شود که ما در پاسخ به اشکال مستشکل از چه موضعی می‌خواهیم جواب دهیم، با توجه به آنچه ذکر شد معلوم می‌شود که پاسخ ما به این اشکال از موضع اول و طبق تقریر اول از محل نزاع است.

با عنایت به آنچه ذکر شد عرض می‌کنیم که استدلال مستدل متضمن چند مطلب است که تا حدودی در کلام مستشکل هم مورد اشاره قرار گرفته، ما این مطالب را ذکر می‌کنیم ببینیم کدام یک از این مطالب دقیقاً نقطه اشکال است و آن حلقه مفقوده‌ای که مورد نظر مستشکل می‌باشد کدام است.

مطلب اول: مطلب اول اینکه خداوند به همه امور و از جمله مصالح و مفاسد مربوط به انسان‌ها احاطه دارد، مراد از مصلحت و مفسده فقط مصلحت و مفسده پیشین نیست تا بحث محدود شود بر مبنای تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعیه، اینکه ما می‌گوییم خداوند متعال به همه امور از جمله مصالح و مفاسد مربوط به انسان احاطه دارد؛ معنایش این است که خداوند هم به مصلحت و مفسده‌هایی که در ذات افعال و وقایع وجود دارد علم دارد و هم به مصلحت و مفسده‌هایی که می‌تواند بر افعال و اعمال و وقایع مترتب شود ولو آنکه هیچ مصلحت پیشین هم نباشد.

مطلب دوم: مطلب دوم اینکه خداوند متعال لطفش اقتضاء می‌کند که به انسان برای رعایت آن مصالح و مفاسد و به عبارت دیگر تکامل و تعالی، مساعدت و کمک کند و دست انسان را بگیرد و او را رها نکند.

مطلب سوم: مطلب سوم این است که لطف الهی در قالب تشریح و به واسطه تشریح ممکن است؛ یعنی لطف خداوند متعال اقتضاء می‌کند کارهایی را که برای سعادت انسان مفید و لازم است و اعمالی را که موجب شقاوت انسان و دور شدن از آن هدف متعالی است در قالب یک برنامه و قانون برای انسان جعل و به او اعلام کند و باید برترین و بهترین قوانین هم باشد.

مطلب چهارم: مطلب چهارم این است که همه افعال انسان و حوادث مربوط به زندگی انسان در صلاح و فساد او مؤثرند. تنها مطلبی که می‌تواند مورد سؤال واقع شود این مطلب چهارم است که اگر ما اثبات کردیم همه افعال انسان در صلاح و فساد او یا سعادت و شقاوت او دخیل است مطلب تمام است.

اشکال مستشکل در واقع به این نکته متوجه است که همه افعال انسان و حوادث حیات او در صلاح و فساد او مؤثر نیستند بلکه بعضی از امور نسبت به صلاح و فساد انسان لا بشرط هستند، مستشکل می‌گوید ما قبول داریم که خداوند به همه عالم احاطه دارد و صلاح و فساد انسان را می‌داند و لطف الهی هم اقتضاء می‌کند که درباره همه افعالی که در سعادت و تکامل انسان دخیل هستند قانون وضع کند اما اگر بخواهد برای همه افعال و امور زندگی انسان حکم داشته باشد باید ثابت شود که همه افعال انسان در صلاح و فساد او مؤثرند و هیچ فعلی نیست که در صلاح و فساد انسان تأثیر نداشته باشد در حالی که این مطلب مورد اشکال است.

بعضی از امور هستند که در صلاح و فساد انسان هیچ تأثیری ندارند مثل اموری که از طرف شرع مباح شمرده شده‌اند، وقتی مباحات که از طرف شارع حکمش بیان شده در صلاح و فساد انسان تأثیر ندارند پس به طریق اولی می‌تواند امور دیگری وجود داشته باشد که در این جهت مؤثر نباشند پس این مطلب تمام نیست.

پس عمده اشکال مستشکل در واقع این مطلب است که همه افعال انسان دارای نقش در صلاح و فساد او نیست و شاهد و مؤید آن خود مباحات است که در صلاح و فساد انسان تأثیر ندارد حال چگونه شما ادعا می‌کنید که همه افعال انسان در صلاح و فساد او نقش دارند.

به نظر ما این مطلب چهارم هم تمام است؛ یعنی همه افعال و رفتار انسان‌ها در صلاح و فساد او تأثیر دارند و این نکته‌ای که ذکر شد که مباحات در صلاح و فساد نقشی ندارند پس به طریق اولی می‌توان مواردی پیدا کرد که در صلاح و فساد انسان تأثیر ندارند قابل جواب است که در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»